

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۸۳)

سالهای آخر زندگی ناصر کبیر

دستگیری و زندانی شدن سیدناصر کبیر (ناصرالحق) طبق دستور حسن بن قاسم بشرحی که گذشت بسیار تعجب آور و غیر منتظره بود، بهمین جهت مردم آمل حسن بن قاسم را سرزنشها کردند و به افراد لشکر او گفتند:

(شما با امام خویش این روا دارید مسلمان نباشید و بدتر از شما در جهان قومی نتواند بود) (۱)

مردم کم کم آماده قیام برضد حسن بن قاسم میشدند که لیلی بن نعمان نماینده ناصر کبیر در ساری پس از اطلاع بر چگونگی واقعه مذکور به آمل وارد شد و به طرفداران ناصر کبیر پیوست لیلی بن نعمان به خانه حسن بن قاسم رفت و پس از دشنام دادن بسیار انگشتی داعی کبیر مؤسس و بنیان گذار نهضت علویان را بزور از دست او بیرون آورد و توسط عده‌ای از بزرگان به قلعه لاریجان فرستاد تا ضمن آزاد ساختن سیدناصر کبیر انگشتی را بوی تسلیم داشته و با احترام او را به آمل بیاورند، در همین موقع همه اطرافیان حسن بن قاسم از گرد وی پراکنده شده و به لیلی بن نعمان پیوستند حسن بن قاسم چون وضع را اینطور دید تنها به میله رهسپار گردید مردم آمل به تعقیب وی شتافته دستگیرش ساختند و به نزد ناصر کبیر بردند، ناصر کبیر حسن بن قاسم را مورد عفو قرار داده با او به مهربایی

رفتار کرد بدین ترتیب سید ناصر کبیر باشکوهی فراوان وارد آمدل شد و حسن بن قاسم را به گیلان تبعید کرد و دستور داد بدون هیچگونه آزاری در آنجا تحت نظر باشد. ولی بطوریکه در نواریخ طبرستان آمده است بعد از مدتی ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر نزد پدر خود از حسن بن قاسم وساطت کرد و در نتیجه ناصر کبیر او را باز خواند و مورد محبت قرارداد و برای تحکیم مودت در آینده دختر ابوالحسن احمد را به او داد و حکومت ولایت گرگان را نیز بدو سپرد.

حسن بن قاسم پس از ورود به گرگان با ترکان آن ناحیه اختلاف پیدا کرد ناصر کبیر فرزند دیگر خود ابوالقاسم جعفر را برای مقابله با ترکان به یاری حسن بن قاسم فرستاد.

ابوالقاسم جعفر که میانه خوبی با حسن بن قاسم نداشت طبق دستور پدر به گرگان رهسپار شد ولی در کمک به حسن بن قاسم تعلل ورزید و در نتیجه حسن بن قاسم در مقابل ترکان (ترکمنان) تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر به قلعه گجین در استرآباد که قلعه بسیار مستحکمی بود پناه برد طبق نوشته ابن-اسفندیار (۱)

این قلعه از عهد شاپور ذوالاكتاف تا آن زمان معمور بوده است ناصر کبیر در اثر وسوسه پسر خود ابوالقاسم جعفر از اعزام قوای کمکی مجدد برای حسن بن قاسم خودداری کرد و حسن بن قاسم زمستان آن سال در آن قلعه محصور بود، بطوریکه بیشتر افراد او از سرما به جان آمدند، حسن بن قاسم چون وضع را بدین منوال دید باتنی چند از یاران نزدیک خود از قلعه بزیر آمده و به لشکر ترکان حمله برد و بمنظور عبور از بین آنان تنی چند از ترکان را کشت، ترکان

دراثر این حمله ناگهانی از جلوراه او بکنار رفتند و حسن بن قاسم با سرعت خود را به آمل رسانید و از آنجانب در اثر ناراحتی از این پیشامد به گیلان رفت ناصر کبیر در سالهای آخر زندگانی خود از دخات در امور سیاسی خودداری کرد و فقط به نوشتن کتابهایی پیرامون فقه و حدیث و شعر و ادب و رسیدگی به امور دینی و پاسخ به سؤالات مذهبی مردم نواحی مختلف ایران که از علویان پیروی می کردند پرداخت . کتابهای صدمسئله در فقه انساب الائمه و امامت از نوشته های اوست .

سید ناصر کبیر ملقب به ناصر الحق یا اطروش فرمانروای مستقل گرگان و طبرستان سرانجام در بیست و پنجم شعبان سال ۳۰۴ هجری زندگانی را بدرود گفت و با مرگ او اختلاف پنهانی فیما بین حسن بن قاسم و فرزندانش آشکار گردید .

فرمانروائی حسن بن قاسم (داعی صغیر) در طبرستان

بعد از مرگ سید ناصر کبیر (ناصر الحق) فرزند ابوالحسین احمد ابو محمد حسن بن قاسم را که شوهر دختر او بود از گیلان به طبرستان فراخواند و به فرمانروائی دولت علویان بر نشانند حسن بن قاسم از این تاریخ به داعی الی الحق یا داعی صغیر ملقب گردید (رمضان سال ۳۰۴ هجری) ولی ابوالقاسم جعفر پسر دیگر ناصر کبیر از انتصاب حسن بن قاسم به فرمانروائی علویان ناراحت شد و برادر خود ابوالحسین احمد را برای واگذاری کار حکومت موروثی به حسن بن قاسم مورد ملامت قرارداد ابوالحسین احمد ضمن بیان داشتن مراتب لیاقت و کاردانی حسن بن قاسم اظهار داشت که انجام این کار مسورد توجه و علاقه پدرش سید ناصر کبیر بوده است ، ابوالقاسم جعفر با در نظر گرفتن اختلاف قبلی

که باحسن بن قاسم داشت از توضیحات و دلائل ارائه شده توسط ابوالحسین احمد قانع نشد و سرانجام تصمیم گرفت که مخالفت خود را باحکومت حسن بن قاسم (داعی صغیر) اعلام داشته و برضدوی فعالیت کند.

ابوالقاسم جعفر بهتر آن دید که به‌ری رفته در آنجا ضمن اعلام اطاعت و پیروی از سیاست عباسیان برای مقابله و سرکوبی حسن بن قاسم از محمد صلوك حاکم برگزیده دولت سامانیان در آن سرزمین کمک بطلبد.

ابن اسفندیار در این مورد نوشته است: پیش محمد صلوك رفت که به شهرری والی بود و تقریر کرد که شعار و علم سیاه کندوسکه و خطبه بنام صاحب خراسان فرماید و او را مدد دهد تا طبرستان از ایشان باز ستاند (۱)

محمد صلوك با توجه به ناکامی قبلی خود در طبرستان که شرح آن در ورق‌های گذشته این تألیف بیان شد چون در آرزوی تصرف طبرستان و گران‌بود پیشنهاد ابوالقاسم جعفر پسر ناصر کبیر را با کمال میل پذیرفت و سپاهی گران در اختیار او نهاد تا به سوی مقصود رهسپار گردد.

ابوالقاسم جعفر در سال ۳۰۶ هجری عازم طبرستان گردید و سرانجام به آمل دست یافت.

پس از این واقعه حسن بن قاسم (داعی صغیر) ناگزیر به گیلان پناه برد بطوریکه نوشته‌اند (۲)

ابوالقاسم جعفر مدت هفت ماه در آمل بود و خراجی بسیار سنگین از مردم آن

۱ - تاریخ طبرسان به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۷۶

۲ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۸۶ و تاریخ طبرستان و رویان و

مازندران تألیف سیدظهرالدین مرعشی به کوشش محمدحسین تسبیحی صفحه ۱۵۰

سامان گرفت مردم آمل که از ظلم و تعدی وی عاجز شده بودند سرانجام در جمادی الاخر سال ۳۰۷ هجری برضداو شوریدند .

حسن بن قاسم (داعی صغیر) پس از اطلاع براین واقعه از گیلان به طبرستان آمد و زمام فرمانروائی دولت علویان را دوباره بدست گرفت مردم طبرستان استقرار حکومت وی را باخوشحالی جشن گرفتند حسن بن قاسم با مردم طبرستان به عدل و داد رفتار کرد و برای جلوگیری از تجاوز احتمالی سپاهیان و ایجاد نا راحتی آنان لشکرگاه (پادگان نظامی) را به بیرون شهر آمل منتقل کرد و ساختمانهایی برای سکونت آنان دره صلی شهر آمل بنا نهاد .

در این هنگام اسپهبد شروین (ملک الجبال) و شهریاروند امید کوه نیز که حمایت جدی مردم طبرستان را در این مورد مشاهده کردند ناگزیر رضایت خود را از حکومت حسن بن قاسم (داعی صغیر) اعلام داشته و تعهد کردند که به میزان دوره حکومت حسن بن زید علوی (داعی کبیر) به دولت او مالیات پرداخت کنند ولی بطوریکه از نوشته های تواریخ طبرستان مستفاد میگردد چون در هنگام پرداخت آن به عهد خود وفان کردند حسن بن قاسم ابوالحسین احمد پسر ناصر کبیر را با سه هزار مرد به جنگ آنان فرستاد ، ابوالحسین احمد با شهریاروند امید کوه جنگ کرد و او را منهزم ساخت ، ولی اسپهبد شروین با ابوالحسین احمد صلح کرد و به نزد او آمد ، پس از این واقعه ابوالعباس بن ذی الریاستین نیز نزد ابوالحسین احمد از شهریاروند امید کوه وساطت کرد و سرانجام آنان را آشتی داد .

جنگ لیلی بن نعمان سردار با شامت داعی صغیر با دولت سامانیان

حسن بن قاسم علوی ملقب به داعی صغیر پس از استقرار به حکومت دولت علویان در طبرستان ایللی بن نعمان را که در زمان حکومت ناصر کبیر در گیلان و

ساری فرمانروائی کرده بود به حکومت گرگان برگزید، لیلی بن نعمان سرداری با شهامت و متهور بود و فرزندان ناصر کبیر اورا المویلدین الله المنتصر آل رسول الله میخواندند، وی بمنظور گسترش ساطه دولت علویان که در واقع دولت ملی منطقه‌ای بشمار میرفت درصدد دست‌اندازی به ایالت‌های همجوار برآمد ابتدا به سرزمین قومس که در جنوب طبرستان واقع است حمله برد و شهر دامغان را که جزء متصرفات دولت سامانیان محسوب میشد تسخیر کرد بطوریکه نوشته‌اند (۱)

مردم دامغان از لیلی بن نعمان پیروی نکردند و ضمن درخواست کمک از امیر نصر سامانی به دژهای اطراف پناه بردند . چندی بعد قراتکین نامی با سپاهی مجهز به مقابله لیلی بن نعمان شتافت و در ده فرسنگی گرگان با او جنگید ، سرانجام قراتکین شکست خورد و غلام‌وی بارس با تفاق هزارتن از یاران قراتکین از لیلی امان خواست و لیلی بن نعمان ضمن ابراز خوشوقتی خواهر خود را به ازدواج او درآورد .

ابوالقاسم بن جعفر خواهرزاده احمد بن سهل نیز که جزو همراهان قراتکین بود تسلیم لیلی بن نعمان شد و بدین ترتیب بر تعداد سپاهیان لیلی بن نعمان افزوده شد و قدرت و شوکت وی نیز بالا گرفت در این هنگام با اجازه و تایید داعی صغیر به خراسان حمله برد وی موقع را برای اینکار با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی خراسان در این هنگام از هر نظر مناسب و بجا تشخیص داده بود .

پیشرفت لیلی بن نعمان بسوی خراسان ادامه پیدا کرد، بعد از تسخیر سرزمین قومس (سمنان و دامغان و شاهرود حالیه) به نیشابور تاخت و پس از دست یافتن

باین شهر (ذیحجه سال ۳۰۹ هجری) دستور داد خطبه را بنام حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر که فرمانروای دولت علویان در ایران و یابهرت بگوئیم دولت مورد توجه و اقبال ایرانیان و وطن پرست بود خواندند (۱)

امیر نصر سامانی پس از آگاهی بر این واقعه حمویة بن علی را از بخارا به مقابله لیلی بن نعمان گسیل داشت ، حمویة در طوس بالیلی بن نعمان رو برو شد و بیشتر همراهان حمویة در این جنگ کشته شدند .

تا اینکه بار دیگر حمویة بن علی و محمد بن عبدالله بلغمی و ابو جعفر صعلوک و خوارزمشاه و سیمجوردواتی به جنگ لیلی بن نعمان شتافتند و جنگی سخت بین آنان در گرفت در این جنگ یاران دولت علویان شکست خوردند و لیلی بن نعمان سردار باشاهمت آنان کشته شد. یاران و سرداران دولت سامانیان سر لیلی بن نعمان را بردند و برنیزه کردند و باهمان وضع به بغداد مرکز بزرگ استعمار و استثمار آن دوره شوم فرستادند (۲) (ربیع الاول سال ۳۰۹ هجری)

(بقیه در شمارهٔ آینده)

۱ - برای اطلاع بیشتر در این مورد به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان تألیف نگارنده مراجعه شود.

۲ - لغت‌نامه دهخدا حرف ل صفحه ۴۰۷

